**عنوان مقاله**: برزخ سنت و تجدد در ایران

**نويسنده:** کاظم علمداري

**مترجم**:‌-

**منبع:** ماهنامه بازتاب اندیشه، آذر 1386، شماره 92،44-38

**یادداشت: -**

**چکیده**

آقای علمداری در این مقاله سعی نموده است رابطة تجدد و سنت را در ایران بررسی و نقد نماید. وی معتقد است تجدد، یک تمدن است که در سه بعد ساختاری، فرهنگی رفتاری و نگرشی تبلور یافته است. تجدد یک ساختار مدرن و جدید است و با هنجارهای سنتی قابل جمع نیست و اصولاً تجدد زاده و متولد غرب است و باید با توجه به فرهنگ غرب اجرایی شود. بنابراین حرف زدن از حقوق بشر، دموکراسی و تجدد بومی تناقض و پارادوکس می­باشد. ایشان پارادوکس موتور محرکه تجدد را سرمایه داری می‌داند و بر این اعتقاد پافشاری می­کند که تجدد و لوازم آن در جایی قابل تحقق است که سیستم اقتصادی حاکم بر آن جامعه، مدل سرمایه داری غربی باشد!

\* \* \*

تجدید بیش از یک قرن است که پشت دروازه­های فکری ما سرگردان مانده است. ما در برزخ دوگانگی تجدید و سنت، گیر کرده­ایم. راه تجدید با اصلاحات نوگرایانه از بالا توسط دولت و از پایین و درون جامعه توسط مردم و تشکل­های مدنی هموار می­شود و شکل می­گیرد. اما گاهی همین عوامل، در فرم استبداد حکومتی و جزم­های اعتقادی و سنتی و خرافات مانع اصلی تجدد جامعه می­شوند. ناشناخته و وارداتی بودن تجدد برای ایرانیان مانع سوم در این راه بوده است.

مسلماً تجدد فقط تکنولوژی، ساختمان سازی مدرن و گاهی فرامدرنی که امروز در ایران و کشورهای عربی خلیج فارس فراوان یافت می­شود یا رنگ و لعاب زدن به ظواهر یا دستیابی به تکنولوژی هسته این نیست. تجدد به انسان متجدد، فرهنگ، رفتار، نظام و اندیشه­ای که حقوق برابر انسان­ها را به رسمیت بشناسد نیز نیازمند است.

تجدد یک تمدن است که جای تمدن­های گذشته را گرفته است. تجدد در سه بعد ساختاری، فرهنگی رفتاری و نگرشی تبلور یافته است. اگر ساختار جامعه مدرن با جا به جایی نهادهایی چون دولت در تکان­های تاریخی، مانند انقلاب و اصلاحات ریشه­ای و دگرگونی­های اجتماعی و رشد و توسعه تکنولوژیک فراهم می­شود، وجه فرهنگی و رفتاری آن در پروسه­ای از رهگذر مناسبات و مراوده­های روزمرة زندگی و تغییرات ارزشی و هنجاری انسان­ها در چارچوب ساختار مدرن شکل می­گیرد. جا به جایی تدریجی رفتار، هنجارها و ارزش­های مردم نیز پروسه­ای زمان بر است و با دو بعد دیگر تجدد ارتباط مستقیم دارد. یعنی از یک سو جامعه باید ساختار مدرن را بسازد و از سوی دیگر نگرش به مناسبات میان انسان­ها بر محور رعایت حقوق برابر و قانون نهادینه شود. انسان متجدد به آزادی خود که با سلامت و بهداشت روانی و اجتماعی­اش پیوند نزدیک دارد اهمیت می­دهد. دولتی که این واقعیت را درک نکند یا نپذیرد با مردمش گل آویز می­شود. رعایت حرمت انسانی پدیدة مدرنی است که دولت غیرمدرن نمی­خواهد آن را بپذیرد.

اما در بعد سوم، مهم­ترین بعد تجدد، شناخت و رعایت حقوق بشر، حقوق سیاسی و مدنی افراد و حکومت قانون ایران پس مانده است. دلیل این پس ماندگی نیز دو عامل تنیده به هم یعنی انحصار قدرت و کج اندیشی دربارة پدیدة تجدد بوده است. این که تجدد با فلسفة حقوق بشر آغاز شد و پشتوانة آن قانون عرفی بود، برای ما ایرانیان کمتر شناخته شد. چه در عصر مشروطیت که مجادله مشروطه و مشروعه به حقوق بشر کاری نداشت و چه نهضت (32-20) و چه در انقلاب سال 57 که مخالفان دیکتاتوری شاه، خود خواستار نوع دیگری از دیکتاتوری بودند و اگر سخن از آزادی بود، آن را در پناه دیکتاتوری پرولتری، یا دینی می­جستند. بدین معنا تجدد پاره­ای غربی است و تجدد بومی معنا ندارد. همان گونه که اجزای تجدد مانند دموکراسی و جامعه مدنی، بومی و غیربومی ندارد. زیرا ویژگی­های تجدد، چون حقوق بشر، جهان شمول است و ایرانی و غیرایرانی، اسلامی و غیراسلامی ندارد. بشر، بشر است؛ چه مرد و چه زن. چه در ایران متولد شده باشد چه در انگلستان و سوئد، چه در خانوادة مسلمان و چه در خانوادة مسیحی یا بی دینی در جامعه متجدد و انسانی برابر با انسان­های دیگر و دارای حقوق برابر زاده شده است. چگونه می­توان مفاهیمی چون حقوق بشر را بومی کرد؟ آیا ارزش بشر شرقی کمتر از بشر غربی است که با نادیده گرفتن حقوق او نام بومی بر آن نهاد؟ آنچه به نام بومی کردن تجدد و اجزای آن به کار برده می­شود، پروژه­ای سیاسی است. تجدد را نمی­توان ایرانی کرد، بلکه می­توان آموخت که چگونه در ایران پیاده کرد. مگر ما اتومبیل و کامپیوتر را ایرانی یا اسلامی کرده­ایم؟ یا اصولاً چنین چیزهایی معنا دارد؟ آنچه ما ایرانی کرده­ایم نام کامپیوتر و زبان استفاده از آن است. واژه حقوق بشر را هم ما از لاتین ترجمه کرده­ایم، ولی محتوای آن را که به حقوق انسان مربوط است قابل ترجمه و تغییر نیست. به دلیل همین کج اندیشی است کسانی می­خواهند القا کنند دموکراسی ایرانی همین است که ما داریم و حقوق بشر هم پدیده­ای غربی است و ما باید حقوق بشر خودمان را بسازیم.

تجدد با حقوق بشر یا حقوق طبیعی بشر و اندیشة صاحب نظرانی چون جان لاک، توماس هابز، نیوتن و کانت آغاز شد. این اندیشمندان زایدة محیط اجتماعی متحول خود بودند؛ محیطی که از سدة 14 میلادی با پیدایش رنسانس، سکون جامعه قرون وسطایی را به هم ریخت. به طوری که هیچ نهادی نتوانست از تحولات اصلاحی به دور بماند. تجدد بر خلاف سنت گرایی انسان را محور جهان قرار داد. تجدد انسان سراسر تکلیف را به انسان صاحب حق طبیعی و حقوق مدنی و سیاسی در برابر مسؤولیت بدل کرد. در ایران جان لاک و هابز پیدا نشدند که فلسفة حقوق بشر را خلق کنند؛ زیرا اندیشمندان ایرانی از دو سو، یعنی استبداد حکومتی و سنت جامعه مورد تعرض بودند و استقلال اندیشه را از بین بردند.

تجدد تاریخی، تحلیلی، محتوا، شکلی دارد. وجه تاریخش نشان می­دهد که تجدد از کجا و کی آمد. وجه تحلیلی­اش بدان می‌پردازد که چرا و چگونه آمد. در کلامی کوتاه و کلان نگر می­توان گفت اقتصاد دولتی مانع ساختاری تجدد در ایران بوده است. رمز پیروزی تجدد در غرب مشروط، محدود قانونمند کردن نهاد قدرت دینی و دولتی توسط جامعه بوده است. این ممکن نبود مگر آن که دولت درآمد خود را از جامعه کسب می­کرد. در ایران این وارونه بوده و هست. همچنان دولت از درآمد مستقل از مردم برخوردار است. پس نه دولت بلکه مردم زیر دست و خام دولت باقی مانده­اند. شعار دولت نوکر مردم است شعاری بی­محتواست. در ایران دولت ارباب مردم است و این عین سنت است، نه تجدد. آزادی و استقلال فرد یک اصل تجدد است. اگر در مناسبات سنتی، گروه، چه خانه و خانوار، چه همسایه و همجوار خود را محق می­داند در زندگی خصوصی دیگران دخالت کند، به دیگران توجه نکند که چه بگویند، چه بپوشند و چه بنوشند و چه بکنند، در زمانی که سیستم توتالیتر حاکم است این دخالت­ها به دست دولت انجام می­گیرد؛ تجدد، کوتاه کردن دست دولت از زندگی خصوصی فرد است.

انقلاب صنعتی، علم، قانون گرایی، شهرنشینی، آزادی فرد و دموکراسی همه در ارتباط با این تحول جدید جانی نو گرفتند، به رشد تجدد مدد رساندند و خود بخشی از این تمدن شدند. با این تحول سلطنت استبدادی و کلیسای قرون هر دو بقایای جامعه سنتی، کنار زده شدند. تمام این نوآوری­ها در مناسبات میان نهادی و درونی نهادی نهاد­هایی­های جامعه چون اقتصاد، صنعت، دولت، ارتش، خانواده، دین و ... تبلور عینی پیدا کرد. این حقوق و این نیاز در ایران به وجود نیامد، چون سرمایه داری به وجود نیامد.

ایرانیان به دلیل ایجاد فاصله میان خود و تجدد، فرصت­های بزرگی را از دست می­دهند. فرار سرمایة فکری و مالی از ایران در پی فرصت­های بزرگ­تر، ناشی از همین پدیدة کشش تجدد و فشار سنت است که فرهیختگان را کمتر تاب تحمل آن است. کشش فرصت­های تحصیلی، شغلی، آزادی، امنیت، در دنیای متجدد و فشار سیاسی، بی­عدالتی، تقسیم نابرابر امکانات و کیفیت پایین زندگی بسیاری را از جوامع سنتی فراری می­دهد و در خدمت جوامع مدرن قرار می­دهد. این پدیده شکاف ما را با جوامع پیشرفته بیشتر می­کند.

\* \* \*

**اشاره**

بحث تقابل بین سنت و تجدد و یا به اصطلاح مدرنیسم. از مباحث اساسی و در عین حال حساس و تعیین کننده می­باشد. آقای علمداری بحث را از زوایای مختلف مورد نقد و تحلیل قرار داده است که این مسأله را می­توان جزء نکات مثبت این مقاله تلقی نمود. اما باید اذعان کرد به لحاظ محتوا، مبتلا به اشکالات زیر بنایی و مبنایی می­باشد که به طور اختصار اشاره­ای به بعضی از موارد می­کنیم:

1. ایشان در لا به لای مباحث گاهی مواقع ادعاهایی کرده است که بدون دلیل و مخالف با واقعیت­های موجود می­باشد، مثلا می­گوید «در انقلاب سال 57 مخالفان دیکتاتوری شاه، خود خواستار نوع دیگری از دیکتاتوری بودند و اگر سخن از آزادی بود آن را در پناه دیکتاتوری پرولتاری دینی می­جستند». واقعیت این است که متهم کردن انقلاب اسلامی به دیکتاتوری از دو حالت خارج نیست: یا نشان دهندة ضعف شدید مطالعاتی شخص است و یا از روی غرض ورزی و عناد و دشمنی است. اصولاً اسلامی مخالف خودکامگی و استبداد است و برای انسان کرامت ذاتی قائل است. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطاب به مالک اشتر نخعی می­فرماید: «الناس صنفّان اِمّا اخ لک فی الدین و اما نظیر لک فی اخلق»[[1]](#footnote-2) مردم دو دسته­اند یا برادر دینی تو هستند یا انسانی به مانند تو می­باشند. بنابراین انقلابی که از چنین عقبه فکری تغذیه می­شود، به طور طبیعی نمی­تواند مروج دیکتاتوری و خودکامگی باشد. در انقلابی که در 20 سال آن، بیش از 20 انتخابات برگزار می­نماید و مردم در تعیین سرنوشت خود اظهار نظر می­کنند، چگونه می­تواند ساختاری دیکتاتوری مآب داشته باشد. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نقش مردم بسیار چشم گیر و گسترده است. مهمترین ارکان نظام اسلامی مثل ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، شوراهای شهر و روستا با انتخاب مستقیم مردم انجام می­پذیرد و حتی رهبری که در رأس هرم نظام قرار دارد، مردم به گونه­ای غیرمستقیم در تشخیص آن مداخله دارند. با چنین رویکردی برای متهم کردن انقلاب اسلامی به دیکتاتوری وجهی باقی نمی­ماند.
2. بحث دیگری که نویسنده محترم طرح آن مداخله دذارند

کرده و روی آن تأکید نموده این که مخالفت با «بومی کردن تجدد» است. وی معتقد است که تجدد در غرب متولد شده و دارای آموزه­های خاص خودش می­باشد، مثلاً دموکراسی، جامعه مدنی، حقوق بشر و دیگر نمادهای تجدد ذاتا غربی است و قابل بومی کردن نیست و ایرانی، غیرایرانی، اسلامی و غیراسلامی ندارد. ایشان با ارائه یک قیاس مع الفارق می­گوید مگر اتومبیل و کامپیوتر ایرانی یا اسلامی دارد؟ لذا معتقد است که این مفاهیم با همان معنای اصلی خودش باید در همه جا پیاده شود.

این طرز تلقی از مسألة سنت و تجدد، ریشه در تئوری دارد که جوامع سنتی نمی­توانند مدرن و متحول شوند مگر این که نهادها باورها و ارزش­های سنتی خود را متناسب با نیازهای روز تغییر دهند. در این تفکر هیچ پیوند واقعی بین عناصر سنتی و جدید وجود ندارد و اصلاً نمی­تواند وجود داشته باشد[[2]](#footnote-3). پاسخ به این شبهه کمی جای تأمل دارد. براستی آیا این بحث قابل قبول است که مفاهیمی مثل دموکراسی و حقوق بشر که بار معنایی خاصی دارد با یک نسخه برای تمامی بشریت پیچیده شود، اصولاً آیا این سخن صحیح است که چون مثلاً دموکراسی با این مدل خاص در فلان کشور مؤثر بوده برای همگان قابل اجرا باشد. هر عقل سلیم و طبع مستقیمی این فرضیه را مردود و غیرقابل اجرا می­داند. استفاده از دستاوردهای علمی، یک بحث پذیرفته شده است، اما این بدان معنا نیست که ما به بهانة مبادلات علمی به گونه­ای انفعالی، فرهنگ نیز دچار تحول و دگرگونی اساسی گردد.

امروز مدرنیسم دچار بحران می­باشد و از ضعف درونی رنج اساسی می­برد. پشت پا زدن به سنت­ها، باورها و اعتقادات اصیل، برای مدرنیسم مشکلات فراوانی به ارمغان آورده است. گذر از مدرنیسم به پست مدرنیسم حاکی از این مطلب است که باید در مبانی مدرنیسم تجدید نظر اساسی کرد. با این وجود اگر ما بخواهیم مدرنیسم و تجدد که مبتلا به این آسیب­ها می­باشد را بدون مطابقت با فرهنگ بومی و سنت­های نهادینه شده در کشورمان پیدا کنیم. قطعاً دچار عواقب خطرناکی خواهیم شد که به نظر جبران ناپذیر می­آید.

3- آقای علمداری با توجه به موانع تجدد در ایران معتقد است موتور محرکة تجدد در غرب سرمایه­داری بوده و این مسأله در ایران هنوز شکل نگرفته است؛ بنابراین تجدد برای اجرایی شدن در ایران یک مانع اصلی بر سر راه خود دارد. سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که منظور از سرمایه­داری چیست؟ آیا ایران هم باید الگوی اقتصادی سرمایه­داری غربی را مو به مو اجرا نماید؟ اگر منظور این باشد باید گفت چگونه می­شود مدلی که در غرب دچار نقائص زیادی است برای ما نسخه شفابخش تلقی گردد. واقعیت این است که سرمایه­داری در غرب در معرض آسیب­های جدی قرار دارد که عبارتند از: الف) سرمایه سالاری: سرمایه­داری در غرب بر اساس ثروت اندوزی و تکاثر اموال شکل گرفته است. حرف اول و آخر را در سرمایه­داری پول می­زند. اصالت ثروت اصلی ثابت و لایتغیر است و انسان در محیط سرمایه­داری محکوم است که فقط به دنبال ثروت باشد. عنصر معنویت رو به زوال و نابودی است و تمام هم و غم انسان انباشت ثروت مضاعف می­باشد و حال آن که در اسلام سرمایه­ از یک منظر کاملا منطقی و مطابق با واقعیت سرمایه­داری موجود بشری بدان اشاره شده است. کار و جمع­آوری ثروت در اسلام نه تنها مانعی ندارد بلکه مأمور به نیز می­باشد.

تأکید اسلام به تلاش و کوشش مثال زدنی است و لکن در اسلام مذمت سرمایه­داری در جایی است که موجب تفاخر و خروج از صراط مستقیم حق باشد. در قرآن از ثروتمندان به مترفین تعبیر شده است که اتراف به معنای غوطه­ور شدن در نعمت های الاهی است[[3]](#footnote-4). با توجه به قاعده «الوصف مشعر بالعلیه» حاکی از آن است که علت مذمت، اتراف و غفلت از یاد خداست نه وجود ثروت و هم چنین در بسیاری از آیات حب مال به عنوان دل بستگی، مذموم شناخته شده است؛ در سورة مبارکه حجر آیه 20 می­خوانیم «و تحبون المال حبا جمّا».

ب) فقدان عدالت در سرمایه­داری: در مدل توسعه غربی و سرمایه­داری عدالت از جایگاه و پایگاه مستحکمی برخوردار نیست و هر کس نتواند در محیط کار و تجارت خود را حفظ نماید، محکوم به شکست خواهد بود. عدالت اقتصادی دو گونه قابل تصور است اول: عدالت در تولید، دوم عدالت در توزیع. آنچه ما شاهد آن هستیم افول هر دو گونه عدالت در سرمایه­داری است و حال آن که عدالت در اسلام از مهم­ترین ارکان دین محسوب می‌شود و در آموزه سرمایه­داری اقتصادی اسلام یک اصل اساسی است و همه امور باید حول این محور باشد.

ج) سرمایه­داری مانعی در مقابل توسعه سیاسی: اگر چه در غرب سرمایه­داری عاملی برای توسعه سیاسی و نهادهای مدنی فرضیه ترویج می­شود اما واقعیت چیز دیگری است. امروزه سرمایه­داری مانعی جدی در مسیر تحقق دموکراسی واقعی در غرب است. وجود کمپانی­های عظیم خبری و سیطرة تبلیغاتی عظیم این رسانه­ها بر مردم، قدرت انتخاب و حق تعیین سرنوشت را از مردم ربوده است؛ انتخابات در غرب در محیطی کاملا متأثر از بمباران تبلیغاتی انجام می­شود. در انتخابات این مردم نمی­باشند که انتخاب می­کنند بلکه تبلیغات غیرمعمول مسیر انتخاب مردم را معین می­کند بنابراین با این وضعیت تحقق دموکراسی حقیقی در غرب دور از دسترس می­باشد. با توجه به این اشکالات اساسی و زیربنایی به سرمایه­داری، چگونه ممکن است که ما برای تحقق تجدد در ایران از مدل سرمایه­داری غربی پیروی نماییم. آنچه مشکل ما را حل خواهد کرد نهادینه کردن مدل توسعه اسلامی بر پایة حیات طیبة انسانی است که از متون دینی مستفاد خواهد شد.

1. 1. نهج البلاغه، نامه 53 [↑](#footnote-ref-2)
2. 1.کریمی، زهرا، پیرامون موانع توسعه در ایران، فرهنگ توسعه، سال دوم، ش 5. [↑](#footnote-ref-3)
3. 1. علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القران، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ج 16، ص 578. [↑](#footnote-ref-4)